

ستون حنانه

مهدی سیاح زاده

حَنَّانَه به معنی ناله کننده است. ستون حَنَّانَه یعنی ستونی که ناله می کرد. این ستون حنانه، داستان جالبی دارد که اغلب در دین اسلام، برای بیان معجزات حضرت رسول و در عرفان برای بیان حیات و آگاهی جمادات روایت می شود. داستان اینگونه است که پیامبر اسلام (ص) وقتی با یاران خود، از مکه به مدینه مهاجرت کرد، چون هنوز مسجدی برای نماز ساخته نشده بود، در میدان شهر، به تنه ی درخت خرمایی که خشک شده بود، تکیه می داد و به وعظ می پرداخت. چندی بعد مسجد ساخته شد و حضرت رسول، خطابه های خود را از بالای منبری که در آن ساخته بودند، بیان می فرمود. در نتیجه آن ساقه ی خشک درخت خرما از حضرت دور ماند. گفته می شود، این ساقه، که مانند ستونی بر

پا بود، از دوری پیامبر اسلام ناله و حنین می کرد و می گریید. از آن زمان نام این ساقه را «ستون حنانه» گذاردند. مولوی در برخی از موارد به همین ستون اشاره می کند و می گوید: ندای خدا را نه فقط انسان ها، با زبان و رنگ و نژاد مختلف می شنوند، بلکه جمادات مانند «ستون حنانه» نیز آن ندای الهی را می شنوند و می فهمند. زیرا همانطور که پیشتر گفتیم، «آدم» در همه ی اجزای عالم، از جمله جمادات حضور دارد. وقتی ناله های ستون به گوش جان پیامبر رسید، پرسید:

گفت پیغمبر: چه خواهی ای ستون؟

گفت: جانم از فراق گشت خون

مسندت من بودم، از من تاختی

بر سر منبر تو مسند ساختی

۲۱۱۴/۱

«تاختی» در اینجا، یعنی رها کردی. حضرت رسول پرسید: آیا می خواهی دوباره درخت خرما بشوی و آنقدر بزرگ و پر بار شوی که از شرق و غرب از تو میوه بچینند و یا در آن عالم ترا درخت سرو کنند و همیشه تر و تازه بمانی؟

پاسخ ستون حنانه همان است که همه ی پیامبران و اولیاء
توصیه می کنند:

گفت: آن خواهیم که دایم شد بقاش
بشنو ای غافل، کم از چوبی مباش

۲۱۱۸/۱

ستون، به جای دنیا، عقبی را برگزید. جایی که بقای
آن (بقاش) جاودانی است.

این که داستان ستون حنانه تا چه حد با واقعیت جهان
محسوس ما همخوانی دارد، مورد گفتگوی ما نیست. موضوع
مهم این است که برای بیان مفاهیم عرفانی که انتزاعی هستند
ما چاره ای نداریم جز این که از روش تمثیل استفاده کنیم.
(درباره ی مفاهیم انتزاعی در همین وب سایت مقاله ای به
همین نام موجود است)
